

را برافزاید اما پایه‌های قدرت آنرا سست کرد و مقدمات سقوط آنرا فراهم ساخت .

دستگاه فئودال خلافت ، علاوه بر نهضت‌هایی که نام بردیم، درگیر با نهضت‌های روستایی دیگری نیز بود.

از جمله نهضت «یحیی بن عبدالله الحسنی» در «طبرستان» در عهد «هارون» که یحیی موفق شد طبرستان را تسخیر کند.

نهضت «مهدی» در روزگار «المطیع‌الله» که «گردیزی» می‌نویسد : «و چون خبر وی بپراکند ، مردمان روی به وی نهادند ، و بسیار کس از عامه مردمان بدو گرویدند» (۳۸).

شورش «بخارا» در عصر «معاویه» ، که منجر بغارت «بخارا» و گرفتن چهار هزار برده ، توسط «مهلبن ابی صغره» شد .

شورش خونین روستائیان «گیلان» در عهد «سلیمان بن عبدالملک» که طبق روایت «گردیزی» ، «یزید بن المهلب» به «گرگان» رفت و دوازده هزارتن از شورشیان را کشت و از خون روستائیان ، آسیاب گرداند و آرد پخت و بدان نان چاشت کرد و پس از آن شش هزار برده گرفت و همه را فروخت (۳۹).

شورش توده‌های روستایی خراسان در عهد هشام . شورش خوارج در سیستان برهبری «محمد بن هرمز» معروف به «مولی‌صندلی» که طبق روایت «گردیزی» همه مردم و اهل غوغای سیستان را از راه ببرد» (۴۰).

مقدمات سقوط خلافت عربی از اوایل قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) فراهم گردید و در قرن چهارم هجری (۳۳۴ هـ) (۹۴۵ م) سقوط کامل آن بوقوع پیوست .

این سقوط نتیجه منطقی تکامل و توسعه روابط فئودال در قلمرو خلافت عربی بود .

ترکیب ناجور قبایل و اقوام مختلف که بر اثر فتوحات اعراب متحد شده بودند و نه زبان مشترک و نه زندگی واحد اقتصادی داشتند و از لحاظ فرهنگ و تمدن و اقتصاد نیز در مراحل مختلف و متفاوت بودند ، باضافه سستی نسبی مناسبات اقتصادی و نژادی بین آنها، نخستین عامل تاریخی بود که موجب سقوط سیاسی خلفا گردید .

شورشهای روستایی توده‌های ایران و سایر کشورهای دیگر نیز با آنکه بشدت و خشونت فرو نشانده شد ، این حسن را دارا بود که بتدریج نیروی جنگی خلفا و قدرت و حکومت ایشان را متزلزل کرد . رشد مالکیت بزرگ فئودالی اراضی ، بحساب مالکیت فئودالی دولت

به‌یزانی که بخش بزرگی از اراضی در تملک اعیان فنودال شده محلی درمی‌آمد ، از قدرت مرکزی کاست و باعث پیدایش تجزیه خواهی سیاسی فنودالهای بزرگ محلی شد . در سال ۱۳۸ هجری (۷۵۵ م) امارت مستقلی در «اسپانیا» بوجود آمد . در ۱۷۲ هجری (۷۸۸ م) در «مراکش» ، در ۲۵۵ هجری (۸۶۸ م) در «مصر» و در ۳۱۷ هجری (۹۲۹ م) در شمال «سوریه» و در طی قرن سوم هجری (۹ میلادی) در «گرجستان» و «ارمنستان» و «آذربایجان» امارت‌های مستقل محلی پدید آمد .

در ایران و «ماوراءالنهر» نیز امارت‌های موروثی متولد شد ، «طاهریان» از ۲۰۶ تا ۲۶۰ هجری (۷۸۳-۸۲۱ م) - «صفاریان» از ۲۴۷ تا ۲۸۸ هجری (۹۰۰-۸۶۱ م) در «سیستان» و «خراسان» - «سامانیان» از ۲۰۴-۳۹۰ هجری (۹۹۹-۸۱۹ م) در «ماوراءالنهر» و «خراسان» - «غویان» از ۲۵۰ تا ۳۱۶ هجری (۹۲۸-۸۶۴ م) در «طبرستان» - «آل زیار» از ۳۱۶ تا ۴۳۴ هجری (۱۰۴۳-۹۲۸ م) در «گرگان» - «ساجدیان» از ۲۷۶ تا ۳۱۷ هجری (۹۲۹-۸۸۹ م) در «آذربایجان» و «آلبویه» ۳۲۴ تا ۴۴۷ هجری (۱۰۵۵-۹۳۵ م) در مغرب ایران و «بین‌النهرین» (عراق).

اینان هرچند دست نشانده رسمی خلافت نبودند ، اما مطیع آن بودند و خلیفه ناچار بود برای تأمین وفاداری اشراف و دهقانان ایرانی ایالات مختلف نسبت بخود ، متنفذترین نماینده اعیان ایالت مزبور را به حکومت موروثی همان ایالت منصوب نماید . اینگونه امارت‌ها بتدریج بصورت دولتهای مستقل درمی‌آمدند و گاهی نیز باتکای نیروی نظامی خویش ، خودسرانه و بدون اجازه خلیفه ، حکومت محل را بدست می‌گرفتند . منابع عرب فنودال اینگونه حکام را «مغلبان» نامیده‌اند . پس از مرگ هارون در سال ۱۹۴ هجری (۸۰۹ م) جنگ بین پسران او «امین» و «مأمون» آغاز شد . «امین» هواخواه دسته عربی دربار خلافت بود اما «مأمون» که مادرش ایرانی بود و از هنگام حکومت «مرو» با اشراف ایرانی روابط نزدیک داشت خواهان شرکت ایرانیان در حکومت بود .

«مأمون» در سال ۱۹۶ هجری (۸۱۱ م) در «مرو» سکه بنام خود زد و در سال ۱۹۸ هجری (۸۱۳ م) سپاهیان او «بغداد» را محاصره کردند . در این جنگ ایرانیان جانب «مأمون» را داشتند و در طی همین مبارزات بود که «طاهر بن حسین» یکی از اعیان زادگان ایرانی (دهقانان) به شهرت رسید . مأمون در ابتدا جانب «شیعیان» را گرفت اما بعدها از تصمیم خود عدول کرد و زندگی «فضل بن سهل» وزیر ایرانی‌الاصل او و نیز

امام هشتم شیعیان قربانی همین سیاست شد .

«مامون» در سال ۲۰۶ هجری (۸۲۱) «طاهر» را به حکومت «خراسان» منصوب کرد اما «طاهر» در یکی از روزهای سال (۲۰۷ هجری ۸۲۲ م) (روز جمعه) در مسجد جامع «مرو» ، هنگام نماز جماعت نام خلیفه را از خطبه حذف کرد و اندکی بعد وی را مرده در بسترش یافتند . توده اعتقاد داشت که طاهر بوسیله عمال خلیفه بقتل رسیده است . «گردیزی» می‌نویسد: «بعد از آن در یکی از جمعه‌ها نام مامون را در خطبه ذکر نکرد ، و در شب همان روز بمرد» (۴۱).

پس از قتل طاهر ، مامون «طلحه بن طاهر» ، فرزند «طاهر» را به حکومت خراسان منصوب کرد ، (۲۰۷ تا ۲۱۳ هجری - ۸۲۲-۸۲۸ م) و حکومت بین «طاهریان» موروثی شد . طاهریان هر چند ظاهراً با خلفا عداوتی نشان ندادند و هر جمعه نام خلیفه را در خطبه آوردند و سهم معینی از خراج و دیگر مالیات‌ها را به خزانه خلافت پرداختند اما اجازه مداخله در امور داخلی خراسان را به آنان ندادند . طاهریان را باید نمایندگان عاقل طبقه فئودال آندوره بحساب آورد . آنها کوشیدند میزان خراج توده را دقیقاً معین و ثابت نمایند و نیروهای تولیدی کشور و استعداد مردم روستا را برای پرداخت مالیات ، اضافه کنند . و گرچه زندگی توده روستایی در عهد طاهریان نسبتاً بهتر از زمان حکام عرب بود اما نباید و نمیتوان نسبت مردم دوستی به طاهریان داد . وضع «صفاریان» نیز بدینگونه بود . «سیستان» در زمان خلفا مرکز فعالیت «خوارج» بود و آنان در میان روستائیان و پیشه‌وران پیروان بسیار داشتند دولت خلفا برای مبارزه با «خوارج» دسته‌هایی بنام «مقطوعان» و یا «غازیان» بوجود آورده بود و از آنها برای مبارزه با «خوارج» استفاده میکرد . در قرن سوم هجری (نهم میلادی) «یعقوب» نیز وارد صفوف «غازیان» یا «مبارزان راه دین» شد . اصلش از خانواده روستایی فقیری بود و زندگی سخت ، او را سردسته گروهی از راهزنان کرد و به‌راهی «عیاران» به قطع طریق کاروانها پرداخت و بعد از وارد صفوف داوطلبان خلیفه برای جنگ با خوارج شد. «گردیزی» می‌نویسد: «و یعقوب بن الیث بن معدل، مردی مجهول بود و اصل او از روستای سیستان بود و از ده قرنین و چون بشهرآمد روی‌گری اختیار کرد و همی آموخت ... پس از روی‌گری به عیاری شد و از آنجا بدزدی افتاد و براه‌داری و پس سرهنگی یافت» (۴۲). یعقوب پس از فرو نشاندن شورشهای «خوارج» ، علیه خلیفه قیام کرد و حکومت سیستان را بدست گرفت و بزرگترین فئودال سیستان شد . او که خود از توده

فقیر روستایی برخاسته بود ، هنگامی که بقدرت رسید ، در بهره‌کشی از روستائیان حریص شد و بعکس آنچه که مؤلف ناشناس تاریخ سیستان می‌نویسد : «دیگر آن (یعقوب) گفت من داد را برخواسته‌ام برخلق خدای تبارک و تعالی ، و برگرفتن اهل فسق و فساد را» (۴۳). در بهره‌کشی از روستائیان تا بدانجا پیش رفت که «مولانا آملی» می‌نویسد : «یعقوب در کجور بنشست و خراج دوساله از مردم بستاند و...» (۴۴).

او پس از آنکه سلسله «طاهریان» را برانداخت و سراسر «خراسان» و «کرمان» و «فارس» را تصرف کرد ، ب فکر تسخیر بغداد افتاد اما بسختی شکست خورد . پس از مرگ یعقوب (۲۶۶ هجری - ۸۷۹م) برادرش «عمرو» امیر خراسان شد اما او نیز باینکه مالیات و هدیه‌ای برای خلیفه نمی‌فرستاد و تمام خراج دریافتی (بیش از ۴۰ میلیون درهم) را خود تصاحب میکرد ، بمانند برادرش «یعقوب» به بهره‌کشی فتودالی علاقه فراوانی داشت . خلیفه برای نابودی «عمرو» ، میانه او را با «اسمعیل سامانی» (۲۷۹-۲۹۵ ه - ۸۹۲-۹۰۷ م) برهم زد و «عمرو» از امیر سامانی شکست خورده ، نزد خلیفه فرستاده شد و در همانجا بقتل رسید و سراسر «خراسان» جزو قلمرو «سامانیان» گردید (۲۸۷ ه - ۹۰۰م) و پس از گذشت چند سال ، «سامانیان» «سیستان» را نیز تصرف کردند و «خراسان» یک قرن تمام (۳۹۰ ه - ۹۹۹م) در دست «سامانیان» باقی ماند .

«سامانیان» نیز در بهره‌کشی فتودالی بمانند صفاریان بودند و باینکه حکومت خلیفه را اسماً برسمیت می‌شناختند و خراج به بغداد نمی‌دادند ، در بهره‌کشی از روستائیان ، ید طولایی داشتند .

فشار «سامانیان» در «طبرستان» موجب یک شورش روستایی‌خونین گشت که نه تنها علیه حکومت سامانی بلکه متوجه فتودالهای محلی بود (۳۰۱ ه - ۹۱۳م) . در این زمان یکی از اعضای خاندان «علویان» (حسن ابن علی) ملقب به «اطروش» رهبری شورش روستائیان را بعهده گرفت و روستائیان طرفدار او فتودالها و دهقانان محلی را از اراضی اخراج کردند و «حسن اطروش» از سال ۳۰۱ تا ۳۰۵ (۹۱۳-۹۱۷م) بر «طبرستان» و «گیلان» حکومت کرد . شورشهای روستایی «طبرستان» و گیلان ریشه‌دارتر بود . اعراب در قرن دوم هجری (هشتم میلادی) هرچند نواحی گرگان و طبرستان را تصرف کردند اما خلیفه در این نواحی قدرتی نداشت و حتی نوشته روی سکه‌ها بزبان پهلوی بود . اقوام محلی گیلانی و دیلمیان زندگی بسیار سخت و فقیرانه‌ای

داشتند، و اعراب بارها بخاطر غنائم جنگی و گرفتن اسیر و برده به دیلم و گیلان هجوم بردند اما هرگز موفقیت کامل پیدا نکردند (گیلان هرگز بدست اعراب نیافتاد). اسلام تنها در قرن سوم هجری (نیمه دوم قرن نهم میلادی) آنهم بشکل «مذهب شیعه» که نتیجه تبلیغات شیعیان و اخلاف علی (علویان) بود، در گیلان و دیلم رواج یافت.

در قرن سوم هجری در «دیلم» و «گیلان» دوران نخستین جامعه فتودالی آغاز شد. اما هنوز شیوه زندگی «پدر شاهی» و «جماعت آزاد روستائی» نیز وجود داشت. کشور کوهستانی «دیلم» نمی‌توانست همه ساکنان خود را تغذیه کند و بدین جهت جوانان «دیلم» زادگاه خود را ترک گفته، وارد صفوف لشکریان مزدور خلفای عباسی و امیران محلی ایرانی میشدند.

در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) برخی از این مزدوران کارشان بالا گرفت و بسرداری سپاه رسیدند و باتکای دستجات مزدور خود، برخی ایالات را متصرف شده، سلسله‌های بسیار تأسیس نمودند که از آنجمله‌اند «سالاریان» (مسافریان) (۳۳۰ - ۳۶۹ هجری - ۹۴۱ - ۹۷۹ م) و «آل‌زیاده» در «گرگان» (۳۱۶ - ۴۳۴ ه - ۹۲۸ - ۱۰۴۲ م) و «آلبویه» در غرب ایران و «عراق» (۳۲۴ - ۴۴۷ ه - ۹۳۵ - ۱۰۵۵ م) که اصلاً دیلمی و گیلانی بودند. و در «طبرستان» گرچه مناسبات فتودالی برقرار بود اما جماعت‌های روستائی در قرنهای سوم و چهارم هجری (۱۰ و ۹ م) نقش بزرگی داشتند و از افزایش میزان خراج ممانعت بعمل می‌آوردند. چنانکه در زمان «محمد» آخرین سلسله طاهریان که روستائیان طبرستان را سخت زیر فشار قرار داده، و خراج را سه‌برابر از ایشان میگرفت و همه‌ی جنگلها و مراتع و مرغزارهای روستائیان را ملک خود اعلام کرده بود، روستائیان شورش بزرگی را در سال ۲۵۰ هجری (۸۶۴ م) تحت لفافه «تشیع» و برهبری «حسن ابن زید» پیشوای شیعیان محل آغاز نمودند و دولت مستقل و شیعه «علویان» در کرانه جنوبی دریای خزر تأسیس شد که تا سال ۳۱۶ هجری (۹۲۸ م) برپا بود.

علاوه براین نهضت‌ها که نام بردیم دستگاه خلافت از درون نیز ضربه میخورد و همین امر، روزبروز بیشتر به تضعیف قدرت مرکزی فتودال کمک میکرد از جمله آنها، شورش خونین «زنگیان» از ۲۵۶ تا ۲۷۰ هجری (۸۶۹-۸۸۳ م) بود. این شورش ریشه در شیوه برده‌داری و بهره‌مکشی ظالمانه از بردگان داشت. «طبری» از ۱۵۰۰۰ هزار برده که در بخش سفلی «بین‌النهرین» در اراضی دولتی کار میکردند نام

می‌برد. شورش برهبری «علی بن محمد برقی» در خوزستان (اهواز آغاز شد و آنان صاحبان خویش را بقتل رساندند و بکرات لشکریان خلیفه «معتد» را شکست دادند، وبصره و «اهواز» و سراسر «خوزستان» را تسخیر کردند تا اینکه سرانجام شکست خوردند و اکثریت آنان بقتل رسیدند و «علی بن محمد برقی» در «بغداد» به دار کشیده شد. «خواجه نظام الملک»، «برقی» را «مزدکی» میداند و می نویسد: «و مذهب او هم مذهب مزدک و بابک و قرامطه بود و بتر در همه معانی بود» (۴۵).

در سال ۳۰۸ هجری مردم «بغداد» علیه خلیفه شورش نمودند و سبب آن بود که خلیفه «غلات سواد» (ناحیه‌ای واقع در میان دجله و فرات) را به مقاطعه «حامد بن عباس» داده بود و قیمت غلات گران شد و «دسترسی به طعام بر عامی مردم حتی بر بیشتر خواص نیز دشوار گردید» (۴۶).

در سال ۳۱۸ هجری دسته‌ای از سواران خلیفه موسوم به «نصریه» شورش کردند. در ماه صفر سال ۳۱۹ هجری و جمادی الاخر سال ۳۲۰ هجری نیز دسته‌های دیگری از سواران خلیفه شورش کردند.

در محرم ۳۲۰ هجری شورش سختی در دارالخلافه روی داد و بقول «حمزه اصفهانی»: «در ماه محرم سال ۳۲۰ خانه و اصطبل وزیر به غارت رفت و شورش بالا گرفت. سلطان خواص غلامان سرایی و ساجیه (خاندان ساج) و بربر را برای حفاظت خانه خود برگماشت» (۴۷). و نیز در ماه جمادی الاخرای همین سال (۳۲۰ هجری) سواران برخلیفه شورش کردند و به سوی «دجله» رفتند و کشتیها و حراقه‌ها را سوزانیدند و: «هاشمیان رخ خود سیاه کرده، در راهها روان شدند، طعام می خواستند و فریاد می‌زدند الجوع الجوع! ... سپس شورش عوام سختتر شد و داعیان و متعصبان سرهای خود را برهنه کردند و ابزار آهنی گوناگون برداشته نزدیک پل جدید و شاطی الصراط به جنگ پرداختند» (۴۸).

شورش‌های تنوده روستائی و قشرهای خردمپای شهری در سراسر دوران خلافت و در سراسر سرزمینهای تحت انقیاد خلافت، رفتارهای حکومت فنودال مرکزی را روبه ضعف برد تا اینکه بر اثر فعالیت‌های شدید «قرمطیان» و «اسماعیلیان» بیکباره پایه‌های آن سست گردید و به تاسیس حکومت‌های مستقل در سرزمینهای مفتوحه انجامید.

زیر نویس «ابومسلم و خرم‌دینان»  
(نهضت بابل ، هقنق ، سناد ، استادسپس و...)

- ۱- اسلام در ایران ، پطروشفسکی، ص ۶۸
- ۲- ن.و. پیگولوسکایا ، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. استریوا، آ.م. بلینتسکی، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهی هیجدهم (تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹) جلد اول، ص ۱۹۲
- ۳- همان کتاب، ص ۱۹۲
- ۴- همان کتاب ، ص ۱۹۴
- ۵- مولانا اولیاءالله آملی، تاریخ رویان ، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۸) ص ۶۹
- ۶- احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، محمد ابراهیم آیتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۳) جلد دوم ص ۳۵۶
- ۷- تاریخ سیستان، ص ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
- ۸- احمدبن ابی یعقوب اصفهانی، البلدان، محمد ابراهیم آیتی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۳) ص ۷۹، ۸۰
- ۹- ابوسمید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی، زین‌الخبار ، مقابله و تصحیح و تحشیه و تطبیق عبدالحی حبیبی (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۷) ص ۶۲
- ۱۰- مطهرین طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ) ، محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۲) جلد ششم، ص ۸۳
- ۱۱- هندوشامین سنجرین عبدالله صاحبی نخجوانی، تجارب السلف، بتصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی (تهران، طهوری، ۱۳۴۴) ص ۸۶
- ۱۲- ابوحنفیه احمدبن داود دینوری، اخبار الطوال، صادق نشات (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۳۹۹
- ۱۳- محمدبن علی بن طباطبایا (ابن طقطقی) ، تساریخ فخری (الفخری فی الادب السلطانیة والدول الاسلامیه) محمد وحید گلپایگانی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۵۰) ص ۲۲۸ تا ۲۳۲
- ۱۴- ابن ندیم ، الفهرست، م. رضا تجدد (تهران ، ابن سینا، ۱۳۴۳) ص ۳۵۲

- ۱۵- پیگولوسکایا ، بطروشفسکی ، بلینتسکی و... ، تاریخ ایران ، جلد اول  
ص ۲۰۰
- ۱۶- ابن حوقل، صورة الارض، جعفرشعار (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۵)، ص ۶۸  
۷۰، ۶۹
- ۱۷- مقدسی، آفرینش و تاریخ (البداء والتاریخ)، جلد ششم، ص ۸۴
- ۱۸- تاریخ فخری، ص ۲۳۲
- ۱۹- تاریخ یعقوبی ، جلد دوم، ص ۳۵۷
- ۲۰- خواجه نظام الملک، سیاستنامه، (تهران- فراهانی- ۱۳۴۶) ص ۲۳۶
- ۲۱- همان کتاب ، ص ۲۷۸
- ۲۲- زین الاخبار، ص ۶۶
- ۲۳- ابوبکر محمدبن جعفرالزنجی، تاریخ بخارا ، ترجمه ابونصر محمدبن  
نصرالقبایری، تصحیح وتحشیه مدرس رضوانی (تهران ، بنیاد فرهنگ،  
۱۳۵۱) ص ۹۰ تا ۹۳
- ۲۴- همان کتب ، ص ۱۰۳
- ۲۵- ابوریحان بیرونی ، آثارالباقیه، اکبر داناسرشت (تهران ، ابن سینا ،  
۱۳۵۲) ص ۲۷۳
- ۲۶- همان کتاب، ص ۲۷۳
- ۲۷- تاریخ فخری ، ص ۲۴۴
- ۲۸- هندوشاه ، تجاربالسلف، ص ۱۲۱
- ۲۹- مطهرینظاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ (البداء والتاریخ) جلد ششم، ص ۸۸
- ۳۰- بطروشفسکی ، پیگولوسکایا ، بلینتسکی و... ، تاریخ ایران ، جلد اول  
ص ۱۲۳
- ۳۱- مقدسی، البدء والتاریخ، جلد ششم، ص ۱۱۵
- ۳۲- گردیزی، زین الاخبار، ص ۷۵
- ۳۳- دینوری، اخبارالطوال، ۴۱۹
- ۳۴- ابن ندیم ، القهرست، ص ۶۱۲
- ۳۵- دینوری ، اخبارالطوال ، ص ۴۲۲
- ۳۶- مقدسی، البدء والتاریخ، جلد ۶، ص ۱۱۸
- ۳۷- خواجه نظام الملک، سیاستنامه ، ص ۲۸۴
- ۳۸- گردیزی ، زین الاخبار، ص ۸۷



- ۳۹- همان کتاب ، ص ۱۱۲
- ۴۰- همان کتاب، ص ۱۲۹
- ۴۱- همان کتاب ، ص ۱۳۵
- ۴۲- همان کتاب، ص ۱۳۸، ۱۳۹
- ۴۳- تاریخ سیستان، ص ۲۲۳
- ۴۴- مولانا اولیاءالله املی، تاریخ رویان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده  
(تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۸) ص ۹۵ ، ۹۶
- ۴۵- خواجه نظام الملک، سیاستنامه ، ص ۲۷۵
- ۴۶- حمزه بن حسن اصفهانی ، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء ، جعفر شعمار  
(تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۱۸۵
- ۴۷- همان کتاب، ص ۱۹۵
- ۴۸- همان کتاب، ص ۱۹۶

## مقاومت فرهنگی ایرانیان ، نفوذ در دستگاه خلافت و گسترش علوم عقلی

مقاومت ایرانیان در برابر اعراب ، تنها مقاومت‌های مسلحانه توده های روستایی نبود، بلکه روشنفکران ایرانی از راه نفوذ در دستگاه خلافت و ترجمه آثار فیلسوفان یونانی، باعث پیدایش مکتب‌هایی نظیر مکتب اعتزال (معتزله) اسماعیلی و غیره شدند و نقطه‌های مقاومتی در برابر مذهب رسمی دولت فتووال‌خلفا، (مذهب سنی) بوجود آوردند. زیرا ترجمه آثار «ارسطو» و «افلاطون» و دیگران در فلسفه و منطق، روشنفکران ایرانی را با شیوه «استدلال» آشنا نمود و آنان با این حرب و بیشتر در لفاف شیعی‌گری (غلاة - اسماعیلی و ..... ) بجنگ معنوی با دستگاه خلافت پرداختند.

نخستین ضربت را «شعوبیه» بر اعراب زدند. نهضت آنها که از اواخر قرن اول هجری پدیدار شد و تا قرن پنجم هجری و حتی بعد از آن نیز کشیده شد یکی از عوامل بزرگ احیاء زبان فارسی و بوجود آمدن شاهنامه بود (۱)

شعوبیه رسماً اعراب را تحقیر میکردند و به گذشته ایران و تمدن آن افتخار مینمودند. نخستین شخص از ایرانیان که در عهد «امویان» به تحقیر اعراب پرداخت و زبان به بیان مفاخر اجداد خود گشود «اسمعیل بن یسار» از موالی «بنی تمیم» شاعر شعوبی عصر «عبدالملک بن مروان» و «هشام بن عبدالملک» بود که انتساب خود را بایران و ایرانیان در نهایت صراحت ایراد میکرد و زجر بسیار می‌دید. او یکبار نزد هشام

ولی لسان کحد السیف منموم	اصلی کریم و مجدی لایقاس به
منکل قرم بتاج الملک معوموم	احمی به مجد اقوام ذوی حب
جرد عتاق مسامیح مطاعیم	حجا حج سادة بلج مرازبه
والهر فران لفخرا والتعظیم	من مثل کسری و سابورالجنودما
.....	.....
(۲) . . . . .	

«هشام» دستور داد «یسار» را باب انداختند تا خفه شود و بعد دستور داد او را از آب گرفتند و به «حجاز» فرستادند. در زمان «بنی عباس» نیز این روش ادامه یافت و از بزرگترین و متعصبترین این شعرا «بشاربن بردبن یرجوخ طخارستانی» (متوفی بسال ۱۶۷) بود که رسماً اعراب بباد ناسزا میگرفت.

ولا آبی علی مولی و جار	خلیلی لانام علی اقتسار
و عنه حسین تاذن بالفخار	سا خبر فاخر الاعراب عنی
و نادمت الکرام علی العقار	احین کسیت بعدالمری خزا
بنی الاحرار حسبک من خسار	تفاخر یا ابن راعیه و راع
شرکت الکتب فی ولغ الاطار	و کنت اذا ظمنت الی قراح
.....	.....
(۳) . . . . .	

از شعرای دیگر شعوبی در قرن سوم که دست به تحقیر اعراب زد میتوان «عبدالسلام» معروف به «دیکالجن» متوفی بسال ۲۳۵ هجری و «خریمی» و «المتوکل اصفهانی» را نام برد. (۴) گذشته از نهضت شعوبیه، نقطه مقاومت اصلی، ترجمه کتب فیلسوفان یونانی عبری بود. اصولاً نفوذ علوم یونانی در ایران و در زمان ساسانیان، بستگی مستقیم با رواج آیین مسیحیت در ایران داشت. این را بدان علت میگوئیم که ترجمه‌های «ابن المقفع» یا پسر او «ابومحمد» یعنی ترجمه «قاطیغوریاس» و «باری ارمیناس» و «انالوطیقای ارسطو»، بسبب آنکه «مقفع» جز زبانهای «عربی» و «پهلوی» زبان دیگری نمیدانست مطمئناً از زبان «پهلوی» بزبان «عربی» برگردانده شده، پس علوم یونانی در دوران ساسانیان نیز رواج داشته است.

اعراب در صدر اسلام بهیچیک از علوم توجه نداشتند و پرداختن به علوم عقلی را کار بردگان و افراد غیر عرب میدانستند و از علوم عقلی

به تحقیر یاد میکردند . چنانکه مورخان فنودال می‌نویسند اعراب در فتوحات فراوان خود آنچه کتاب می‌یافتند ، می‌سوزاندند و کتابت ممنوع بود: «و در این باب به آنچه از سعیدالخدیری روایت شده استفاده کرده و گفته‌اند که او از پیامبر اذن کتاب علم خواست اما پیامبر او را اجازت نداد و از ابن عباس روایت کرده‌اند که او کتاب را نهی کرده و گفته بود هرکس که بیش از شما بکتابت دست زد گمراه شد و...» (۵).

هنگامیکه «عمروبن‌العاص» «مصر» را فتح کرد و بر کتابهای علمی «اسکندریه» دست پیدا نمود، چون نمیدانست با آنهمه کتاب چه کند از «عمر» دستور خواست و عمر جواب داد: «واما الکتب‌القی ذکر تها فان کان فیها ما یوافق کتاب الله فغی کتاب الله عند غنی وان کان فیها ما یخالف کتاب الله - فلا حاجة الیه فتقدم باعدامها. یعنی راجع به کتبی که گفتمی اگر در آنها مطالبی موافق کتاب خداست باوجود آن کتاب از آن استغنا حاصل است و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست حاجتی بدان نیست و بنابود کردن آنها اقدام کن» (۶)

عمروبن‌العاص بمحض دریافت دستور آنها را میان گرمابهای اسکندریه تقسیم نمود تا در تونهای حمامها بسوزانند و چنانکه «ابی‌الفرج ملطی» نیز در «مختصرالدول» آورده ، استفاده از کتابهای کتابخانه اسکندریه برای گرم کردن گرمابه‌ها ، شش‌ماه ادامه داشت!

این شیوه در مورد ایران نیز اجرا شد و «سعدبن‌ابی‌وقاص» از «عمر» دستور خواست و «عمر» دستوری را که راجع به کتابهای «اسکندریه» داده بود در مورد کتابهای ایران نیز صادر کرد .

در مدتی بیش از یک‌قرن که حکومت بدست اعراب بود ، آنان نه تنها توجهی به علم نداشتند بلکه از آن فنگ داشتند ، علم و کتابت را کار بردگان میدانستند . پس از برافتادن «امویان» و تشکیل خلافت «عباسیان» ، بسبب نفوذ اشراف فنودال ایرانی در دستگاه خلافت ، توجه به علوم عقلی زیاد شد . منصور (۱۳۶-۱۵۸) به طب و نجوم علاقه نشان داد و برای معالجه بیماری معده‌اش بدنبال «جورجیس» پسر «بختیشوع» از پزشکان جندی‌شاپور فرستاد . «ابن‌مقفع» بی‌که دستوری از منصور داشته باشد کتابهای «قاطیغوریاس» «باری ارمینیاس» و «آنالوطیقا» را از «پهلوی» به «عربی» ترجمه کرد و فن استدلال را به اعراب آموخت و سرانجام در سال ۱۴۳ هجری بدست «سفیان‌بن معاویه» و فرمان منصور بقتل رسید .

هارون (۱۹۳-۱۷۰) بدنبال پیروزی بر «رومیان» و دست یابی بر کتب آنان ، دستور جمع‌آوری آن کتابها را صادر کرد و «یوحنا بن -

ماسویه، را مأمور به ترجمه کتابها نمود .

رشد علوم عقلی در عهد مأمون آغاز شد . مأمون مادری ایرانی داشت و به «معتزله» که نخستین فرقه از فرق اسلامی بودند که برای اثبات عقاید خود ، و در جدل با سایر فرق اسلامی ، به منطق و فلسفه «یونانی» متوسل میشدند ، عشق می‌ورزید . و بهمین جهت اهل سنت و حدیث و فقها ، مأمون را «امیرالکافرین» نام نهادند .

«برمکیان» نیز که متهم به زندقه بودند توجه فراوانی به علوم داشتند و به تشویق علماء دست میزدند . یکی از مهمترین خاندانهای ایرانی که به پرورش علوم همت گماشتند «خاندان نوبخت» بود . و برخی از آنان نظیر «نوبخت» و پسرش «ابوسهل» و چندتن از پسران «ابوسهل» مانند «عبدالله» و «ابوالعباس فضل» دست به ترجمه کتب علمی پهلوی بزبان عربی زدند (۷) . اینان از قرن دوم هجری تا اوایل قرن پنجم در بغداد مصدر کارهای کشوری بودند و در شعب مختلف علوم و ادبیات کار میکردند . «ابن ندیم» می‌نویسد که علت توجه «مأمون» به علوم عقلی این بود که او شبی «ارسطو» را در خواب دیده و همین مشوق او در ترجمه کتب یونانی گردید . (۸) .

این اگر جنبه جدی نداشته باشد ، فرستادن «یوحنا بن ماسویه» و «حجاج بن مطر» و «ابن بطریق» و «سلما» (متصدی بیت‌الحکمة) و چند نفر دیگر بروم ، درست است آنان بامر مأمون بروم رفتند و کتابهایی انتخاب نموده و باخود ببغداد آوردند و به ترجمه آنها دست زدند . «ابن ندیم» در ذیل نام مترجمان این آثار ، نام چند ایرانی از جمله افراد «خاندان نوبخت» و «بهرام بن مردانشاه» و «حسن بن سهل» و چندتن دیگر را نام می‌برد (۹) .

بیشترین ترجمه ، از کتابهای «افلاطون» و «ارسطو» بعمل آمد . «ابن ندیم» در ذیل تألیفات افلاطون ، این کتابها را ذکر میکند : «کتاب السیاسة» - بترجمه حنین بن اسحاق . کتاب النوامیس - بترجمه حنین ، و یحیی بن عدی . ثاون گوید : - افلاطون کتابهایش را بصورت نقل‌گفتار دیگران درآورده ، و هرکتابی را بنام آن کسی نامید که برای او تألیف کرد . بدینگونه : - گفتار تاجیس - در فلسفه . گفتار لاکس - در شجاعت . گفتار ارسطا - در فلسفه . گفتار خرمیدس - در عفاف . گفتار القیبیادس - در زیبایی . گفتار اوتونیمس . گفتار غورجیاس . گفتار افیا . گفتار اوین . گفتار فروطاغورس . گفتار اوثوفرن . گفتار قرطن . گفتار فاذن . گفتار ثاطالس . گفتار فیلوطفون . گفتار قراطولس . گفتار سوفسطس و بنوشته یحیی بن عدی دیدم که اسحاق ، سوفسطس به تفسیر امقیدورس را ترجمه

کرده است . گفتار طیماوس - که یحیی بن عدی اصلاحاتی در آن دارد . گفتار فرمانیدس - که جالینوس مجموعه‌ای از آن دارد . گفتار فدرس . گفتار مانن . گفتار مینس . گفتار ابرخس . گفتار مانکسانس . گفتار اطلیطقوس . گذشته از آنچه که ثاون ذکر نموده ، من نیز این کتابها را دیده‌ام ، و شخص موثقی هم بمن گفت که آنها را دیده . کتاب طیماوس - سه مقاله - . بترجمه ابن بطریق ، وحنین بن اسحاق ، ویا حنین ترجمه ابن بطریق را اصلاح کرده است . کتاب المناسک . از نوشته یحیی بن عدی . کتاب فلاطن الی اقرطن فی النوامیس . و باز بنوشته یحیی بن عدی . کتاب التوحید وقوله فی النفس والعقل والجوهر والعرض . کتاب الحس واللذة - یکمقاله - کتاب طیماوس که فلوطر خس بر آن سخنانی دارد ، و بنوشته یحیی و... (۱۰)

از «ارسطو» نیز این کتابها بعربی ترجمه شد . «قسطیغوریاس» بترجمه «حنین بن اسحاق» - «باری ارمینیا» که «حنین» آنرا بسریانی و «اسحاق اصل» آنرا بعربی ترجمه کرد . «انالوطیقای اول» که «تیادورس» آنرا بعربی ترجمه کرد و «حنین» آنرا اصلاح نمود . «انالوطیقای دوم» که توسط اسحاق بسریانی ترجمه و «متی» این ترجمه را بعربی برگرداند و «طوبیقا» که «اسحاق» آنرا بسریانی ترجمه نمود و «یحیی بن عدی» ترجمه او را بعربی درآورد . «سوفسطیقا» که «ابن ناعم» و «متی» آنرا بسریانی ترجمه و «یحیی بن عدی» به عربی برگردانید . «ریطوریقا» به ترجمه «اسحاق» و «ابراهیم بن عبدالله» . «ابوطیقا» که «ابوبشمتی» آنرا از سریانی بعربی برگرداند . «سماع طبیعی» که «ابوروح صابی» «یحیی بن عدی» و «حنین» و «قسطا» و «دمشقی» آنرا بعربی ترجمه کردند . غیر از این فیلسوفان ، آثار فیلسوفان دیگری نیز بعربی ترجمه شد که شرح دقیق آنرا ابن ندیم و دیگران ذکر کرده‌اند (۱۱) . فلسفه و منطق یونانی بسرعت توسط متفکران جذب گردید و حربه‌ای شد علیه مذهب سنت که مذهب رسمی دولت فتودال عرب بود ، و دراین میان متفکران ایرانی بزرگترین سهم را داشتند . چنانکه «ابن خلدون» نویسنده و متفکر متعصب عرب نیز نتوانست این مسئله را انکار کند ، و نوشت : «از شگفتیهائی که واقعیت دارد اینست که بیشتر دانشوران ملت اسلام خواه در علوم شرعی و چه در دانشهای عقلی بجز در موارد نادری غیرعرب‌اند و اگر کسانی هم از آنان یافت شوند که از حیث نژاد عرب‌اند از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی (ایرانی) هستند» و یا : «... و بجز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد ... و یا : و اما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصریکه دانشمندان و

مؤلفان آنها بازشناخته شدند و کلیه این دانشها بمنزله صنعتی مستقر گردید و بالنتیجه بایرانیان اختصاص یافت و تازیان آنها را فرو گذاشتند و از مهارست در آنها منصرف شدند و بجز اقوامی که به ایرانیان نزدیکی داشتند آنها را فرا نمی‌گرفتند، (۱۲).

www.KetabFarsi.com

## زیرنویس «مقاومت فرهنگی ایران ، نفوذ ...»

- ۱- نگاه کنید به سبک شناسی - ملک‌الشعراء بهار - جلد اول
- ۲- نگاه کنید به حماسه سرایی در ایران - ذبیح‌الله صفا (تهران - ۱۳۲۴ - بدون نام ناشر) ص ۱۳۸
- ۳- همان کتاب - ص ۱۳۹
- ۴- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به حماسه سرایی در ایران ص ۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸ و تاریخ ادبیات ایران - ذبیح‌الله صفا (تهران - ابن‌سینا - ۱۳۴۲) جلد اول ص ۲۴ ببعده
- ۵- کشف‌الظنون - چاپ ترکیه - جلد اول ص ۳۳ (نقل از ص ۳۲ و ۳۳- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی - ذبیح‌الله صفا - تهران - دانشگاه - ۱۳۳۶- جلد اول)
- ۶- اخبارالحکماء قفطی - چاپ مصر ص ۲۳۳ (نقل از ص ۳۳ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی)
- ۷- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به خاندان نوبختی - عباس اقبال (تهران - طهوری- ۱۳۴۵)
- ۸- ابن ندیم - الفهرست - م. رضا تجدد (تهران - ابن‌سینا- ۱۳۴۳) ص ۴۴۳
- ۹- همان کتاب ، ص ۴۴۶
- ۱۰- همان کتاب - ص ۴۴۹-۴۵۰
- ۱۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الفهرست ، ابن ندیم - ص ۴۳۳ تا ۴۷۷ و تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، ذبیح‌الله صفا و نیز مقدمه مفصل سید محمد مشکوت تبرک‌کتاب ارسطاطالیس حکیم (رساله متافیزیک) با تفسیر یحیی‌بن عدی و تفسیر ابن رشد (نخستین مقاله مابعدالطبیعه موسوم به مقاله‌الالف‌الصفری، ترجمه اسحق‌بن‌حنین).
- ۱۲- ابن خلدون ، مقدمه ، محمد پروین گنابادی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۳۷) جلد دوم ، ص ۱۱۵۵ ، ۱۱۵۶



## معتزله

گفتگو در باب مسائلی مانند «گناه» و «تقدیر» و «آزادی اراده» در اواخر قرن اول هجری در میان مسلمانان پدید آمد و در «مصر» و «سوریه» و «عراق» ، پیرامون «تقدیر» و «آزادی اراده» ، در برخی محافل ، بحث و صحبت میشد .

حاصل اینگونه مباحث ، پیدایش دو دسته بنامهای «جبریه» و «قدریه» بود . طرفداران اصل تقدیر مطلق (جبریه) اراده آدمی را بهیچ روی آزاد نمیدانستند و پیروان «قدریه» اراده آدمی را آزاد میدانستند . «ابن ندیم» پیدایش «قدریه» و «معتزله» را از ایرانیان میداند و از قول بلخی می‌نویسد: «اول کسیکه در قدر و اعتزال سخنرانی کرد ابویونس اسواری یکی از اساوره (گروهی از ایرانیان که مقیم بصره بودند) و معروف بسنسویه بود» (۱). و نیز همو، «ابوعلی عمروبن قائد اسواری» از بزرگان متکلمان بصره را جزو اساوره (ایرانیان بصره) مینویسد (۲). اصل اول (جبریه) طبعاً باب طبع دستگاه فتودال خلافت بود و از لحاظ جنگهای کشورگشایانه خلافت عربی ، سلاح عقیدتی سودمندی بحساب می‌آمد ، زیرا این اصل ، اطاعت کورکورانه از خلفای اموی را تبلیغ میکرد و بهمین علت بود که طرفداران مکتب «جبریه» ، هواخواه «امویان» بودند و بعکس آنها ، «قدریه» ، بهمراه پیروان برخی از فرق «شیعه» در نهضت‌های ضد اموی شرکت داشتند . «شهرستانی» در باب «جبریه» و اعتقادات آنها می‌نویسد: «جبر آنست که نفی فعل کنند از بنده و اضافه نمایند بحضرت کبریائی وایشان اصنافند: جبریه‌خالص‌اند که بنده را قطعاً فعلی و قدرتی اثبات نکنند و جبریه متوسطند که اثبات

کندد بنده را قدرتی غیرمؤثر و.....» (۳).

تعالیم «قدریه» بعدها توسط مکتب «معتزله» بسط داده شد و اندک اندک «قدریه» با «معتزله» توأم شدند و لقب «معتزله» گرفتند. مکتب معتزله از محفل «حسن بصری» (۲۲-۱۱۰ هجری) ریشه می‌گرفت. «واصل بن عطاء» شاگرد «حسن بصری» با «عمرو بن عبید» یکی دیگر از شاگردان «حسن»، از استاد خویش کناره گرفتند (اعتزال) و مکتبی بنانهادند و هواخواهان ایشان به «معتزله» معروف شدند. هر دو شاگرد «حسن»، معتقد به اصل «آزادی اراده» بودند.

«ابن ندیم» در باب ارتباط حسن با معتزله، سخنی جزآنکه گفتیم می‌نویسد و معتقد است که این نام پس از مرگ حسن بصری پیدا شد: «ابوبکر بن اخشید» گوید: «گروهی گفته‌اند که در زمان حسن اعتزال را به معتزایان بستند، در صورتیکه این مطلب صحیح نبود، و ما هم چنین روایتی نکرده‌ایم، و مشهور در نزد علماء ما این است که بعد از حسن این نام پیدا شده» (۴). باری، «معتزله» نماینده مکتب «الهیات عقلی» (راسیون-نالیست) بودند و نه تنها در روشهای توجیه و توضیح مسائل دینی از یاری استنتاجات عقلی و منطقی بهره می‌بردند، بلکه از فلاسفه یونان باستان نیز تأثیر فراوان می‌گرفتند، و در مکتب الهیات، تکیه بر عقل و فلسفه داشتند.

آنان مخالف هرگونه امکان شناخت خدا از طریق اشراق و یا حس باطنی و وحی الهام بودند و اطاعت کورکورانه از ظاهر احادیث را رد میکردند و به تعبیر آزادانه و ایهامی آیات قرآن اعتقاد داشتند و بهمین علت پیروان دیگر جریانات عقلی اسلامی را غالباً «باطنیان» میخواندند، و این در مقابل «ظاهریان» یا معتقدان به معنی ظاهری قرآن بکار می‌رفت. بااینهمه اگر معتزله را آزاداندیش بدانیم، راه خطا رفته‌ایم، زیرا آنان هرگز نه آزاداندیش بودند و نه نمایندگان یک جهان‌بینی نوین علمی و فلسفی. آنان هرگز عقل را در مقابل ایمان و علم را در برابر دین قرار ندادند.

و اگر در بحث با مخالفان از شیوه و اصطلاحات منطق و فلسفه «ارسطو» استفاده میکردند برای آن بود که مقررات اسلام را آنچنانکه خود درک می‌کردند مستدل و استوار سازند و بدین جهت «شیوه عقلی» یا «راسیونالیزم» «معتزله» محدود به حدود معینی بوده و منطق و فلسفه در این مکتب به خدمت الهیات درآمده بود.

و از دیدگاه علمی نیز یکی از ویژگیهای جامعه‌های فنودالی، الهیات مبتنی بر اصول لایتغیر (دگم) و متکی بر استنتاجات عقلی است و وجود

«معتزله»، نشانه تبدیل اسلام به یک دین فئودالی.

کتاب منطق و فلسفه یونانی (بخصوص ارسطو) به معتزله نیروی فراوان میداد. مثلاً مکتب «معتزله» در «بصره» که سران بزرگ آن (ابوهذیل محمدالعلاف متوفی به سال ۲۲۷ هجری - نظام، متوفی در حدود ۲۳۱ - جاحظ، متوفی در ۲۵۶) و در بغداد (جعفر بن مباشر متوفی به سال ۲۳۴ - جعفر بن حرب، متوفی به سال ۲۳۶) بودند، موفق شدند اهل کتاب و تحصیلکرده‌های جامعه فئودال خلافت را بسوی خویش جذب کنند. در زمان مأمون (از ۱۹۸ تا ۲۱۸ حکومت کرد) مذهب «معتزله» مذهب رسمی خلافت شد. انگیزه مأمون، ریشه‌ای سیاسی داشت. زیرا اکثر اعراب (سنی‌ان) از استقرار «مأمون» که بیاری بزرگان فئودال ایرانی، «امین» عرب نژاد را نابود کرده بود، ناراضی بودند و مأمون قصد آن داشت به شیعیان میانه‌رو تکیه کند و این موضوع با مخالفت شدید اعراب روبرو شد و او بناچار از اندیشه اتحاد با شیعیان صرف نظر کرد و امام هشتم شیعیان را بقتل رساند. مأمون در سال ۲۰۴ پس از بازگشت به بغداد کوشید یک مذهب واحد و اجباری برای مسلمانان مقرر نماید زیرا که هراز چندگاه، مخالفان سیاسی او در لفافه تشیع و خوارج و گاه خرمدینان دست به شورش می‌زدند.

وجود یک مذهب واحد از ویژگیهای جامعه‌های فئودالی بود و «معتزله» نخستین فرقه‌ای بودند که چنین پیشنهادی دادند. بدیگر سخن «معتزله» در خدمت فئودالیسم خلافت درآمدند. «مأمون» از این جهت به «معتزله» توجه داشت که اولاً عقاید آنان بدون بود، و ثانیاً در مقابل خشک اندیشی (دگماتیسم) فقهای سنی و اهل سنت، عقاید «معتزله» در باب «آزادی اراده»، روشنفکران وابسته به فئودال را راضی مینمود. و مأمون از همین مسئله (آزادی اراده) استفاده نموده، دست خود را در سرکوبی نهضت‌های روستایی باز می‌دید زیرا که آنان دیگر نمیتوانستند بگویند که اقدامشان (شورش علیه خلیفه) باراده‌اشان نبوده و خداوند آنها از پیش مقرر داشته است! مذهب رسمی واحد برای دستگاه خلافت که از ویژگیهای فئودالیسم است سرانجام در سال ۲۱۲ هجری (۸۲۷ م) شکل واقعی بخود گرفت و در این سال فرمان مربوطه صادر شد و در سال ۲۱۸ هجری، فرمان دیگری صادر شد که طی آن تمام قضات و فقیهان، میبایستی از لحاظ معتقدات مذهبی مورد امتحان قرار بگیرند و هرکس از قبول اصول «معتزله» سرپیچی مینمود، محکوم بمرگ میشد.

مذهب «معتزله» در عهد «معتصم» (از ۲۱۸ تا ۲۲۸ حکومت کرد) مذهب

رسمی و مورد قبول قشر عالی و کتاب خوانده فئودال و نیز شهریان بود، اما در دیگر قشرها و طبقات مسلمانان نفوذی نداشت و مورد نفرت بود تا اینکه در عهد متوکل ، «معتزله» مرتد شناخته شدند و «خوارج» و «شیعیان» مورد تعقیب قرار گرفتند و فلسفه استنتاجات عقلی (راسیونالیزم) لعن شد . و از این دوران به بعد اهل سنت ، بیش از دوران سابق به تعقیب و زجر مرتدان (رافضیان، شیعیان، خوارج ، خرمدینان) که معتقدات آنها بمنزله پرچمی برای نهضت‌های توده بود ، پرداختند اما مذهب معتزله کمابیش به حیات خود ادامه داد تا «علم کلام» پدید آمد .

## زیر نویس «معتزله»

- ۱- ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۹۰
- ۲- همان کتاب، ص ۲۹۷
- ۳- ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، تصحیح و تحشیه سید محمد رضا جلالی نائینی (تهران، اقبال، ۱۳۵۰) ص ۶۲
- ۴- ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۹۰

www.KetabFarsi.com

## علم کلام

پس از زجر و تعقیب «معتزله»، و «خوارج» و «شیعیان» و «خرمدینان» مذهب سنی که مبتنی بر احادیث بود، مذهب رسمی خلافت گردید. و از همین تاریخ (قرن چهارم هجری) مذهب سنی بین فنودالها و شهرنشینان و مذهب شیعه بین مردم روستاها و قشرهای پائین شهرها رواج پیدا نمود و زد و خوردهای آنان تا قرن نهم هجری بطول انجامید.

با وجود سرکوبی «معتزله» و اعلام نام آنها در فهرست «مرتدان» «معتزله» نابود نشدند و همچنان برای اهل سنت خطرناک بودند. زیرا که به سلاح مهیب استدلال و استنتاجات عقلی که از فلسفه و منطق یونانی اخذ شده بود مجهز بودند و در مقابل آنها، سنیان هنوز از اصول مدون و منظمی نداشتند و قادر به راضی نمودن قشرهای تحصیلکرده نبودند. لذا لزوم مبارزه حیاتی با «معتزله» و فلاسفه آزاد اندیش ایجاب مینمود که سنیان اصول لایتغیر (دگم) جدیدی به میدان آورند و علیه «معتزله» بکار اندازند.

مقدمه اصلی ظهور الهیات جدید اهل سنت، همانا پیشرفت جریان تکامل فنودالی سرزمینهای خلافت (که ایران نیز جزئی از آن محسوب میشد) بود. زیرا که این دستگاه وارد مرحله جامعه متکامل فنودال گردیده بود. «پطروشفسکی» ویژگیهای چنین جامعه‌ای را، اینگونه می‌نویسد: «افزایش زمین داری فنودالی خصوصی اعم از مشوط و بی‌شرط به حساب اراضی دولتی، افزایش اراضی تیول لشکری، تبدیل اکثریت قاطع روستائیان به افراد مقید به زمین فنودالی، تکوین شهر فنودالی با سازمان ویژه و فرهنگ شهری آن. ویژگی معتقدات جامعه‌های متکامل

فئودالی همانا تکوین اصول لایتغیر است که آلت و سلاح آن اسکولاستیک است، یعنی فلسفه مبتنی بر استنتاجات خالص ظاهری منطقی فلسفه‌ای که هدف آن توجیه و تایید تعلیمات دین حاکم برجامعه است از لحاظ نظری، (۱).

در دنباله این عقیده باید اضافه نمود که پیدایش کلام (اسکولاستیک) اسلامی در سرزمینهای فئودالی خلافت، مشابهت فراوانی با «اسکو - لاستیک» کشورهای کاتولیک اروپا و فئودالیسم وابسته بدان داشت. مؤسسان علم کلام «اشعری» و «ماتریدی» بودند. اشعری (متولد در بصره به سال ۲۶۱، متوفی در بغداد به سال ۳۲۴ یا ۳۳۰) در آغاز «معتزلی» بود اما بعدها با غور بیشتر احادیث، معتقد شد که اصول و مبانی اسلام با معتقدات «معتزله» نمیخواند و بدین سبب از «معتزله» برید و به مذهب «شافعی» روی آورد و با اینکه در مسائل حقوقی از شافعیان دفاع میکرد، در مورد الهیات، نظریاتی داشت که پس از تدوین، بنام «اشعری» معروف شد.

«اشعری» (مغز متفکر فئودالیسم) برخلاف فقهاء پیشین در دفاع از مذهب سنی، نه تنها به قرآن و حدیث استناد میکرد، بلکه با حیل‌های روشنفکرانه، به استنتاجات منطقی نیز توسل می‌جست و در مباحثه با «معتزله»، دلایلی را که از منطق و فلسفه «ارسطو» گرفته بود پیش می‌کشید و از این روش برای تبرئه اهل سنت در مقابل «معتزله» سود می‌جست و سعی میکرد نظرات «ابن حنبل» را با دلایل عقلی و منطقی مسلح سازد. اشعری بطور کلی در عقاید خود بینابین طرفداران «تقدیر بلاشرط» (جبری) و دواخواهان «آزادی ارادی» (مدریه) قرارداد.

مشهورترین پیروان اصول «اشعری»، «باقلانی» (متوفی به سال ۴۰۴) و «اسفراینی» و «عبدالملک جوینی» و «قشیری» و «غزالی» بودند. اصول عقاید «اشعری» را پیروان «شافعی» بیش از دیگران پذیرفتند و در ایران که مذهب «شافعی» شیوع وافر داشت اصول «اشعریان» حتی در قرن چهارم هجری موقعیت خوبی داشت.

بعدها اصول عقاید «اشعری» با عقاید «ماتریدی» (که بین حنفیان مقبولیت داشت) در هم آمیخت و هر دو جریان کلام، در میان سنیان، برحق شناخته شد. زیرا که هر دو دسته در بحث با «معتزله» از سلاح خود آنها یعنی اصطلاحات و دلایل فلسفی و منطقی استفاده میکردند، بی‌که صریحاً نامی از فلاسفه برند. بدین معنی که در برخی از گفته‌های «ارسطو» دست برده و از آن برای دفاع از مذهب «سنت» استفاده می‌کردند. و خلاصه فلسفه را بعنوان حرب‌ای برای حمایت از الهیات و

تحکیم مبانی آن بکار می بردند.

متفکران دستگاه فتودال خلافت (اهل کلام) تا بدانجا نفوذ یافتند که «علم کلام» راحتی در میان پائینترین قشرهای شهری رواج دادند ، چنانکه «ابن حوقل» که در قرن چهارم هجری به مسافرت در سرزمینهای خلافت دست زد با تعجب از آشنایی توده ایرانی با «علم کلام» صحبت میدارد و در فصل مربوط به ایران (سیاحت خوزستان) می نویسد: «عوام و پیشه‌وران آنجا مانند خواص و علما به علم کلام آشنایی دارند و درباره آن گفتگو می‌کنند . چنانکه حمالی را دیدم که باری سنگین بالای سرش یا بر پشتش بود و باحمال دیگری که او نیز بار برداشته بود راه می‌رفتند و در همان حال در تأویل و حقایق کلام گفتگو می‌کردند بی آنکه به حالتی که دارند متوجه باشند» (۲).

با اینهمه علم کلام (یا سلاح عقیدتی بزرگان فتودال عرب و ایرانی) در میان توده روستایی که با حربه تشیع (غلاة - اسماعیلی و...) مسلح بودند و نیز در میان «خرم‌دینان» نفوذی نداشت و آنان همچنان به مبارزه با دستگاه خلافت ادامه می‌دادند .

«علم کلام» با پیدایش «غزالی» (۴۵۰ تا ۵۰۵) به نهایت قدرت رسید و «غزالی» یکسره بخدمت دستگاه فتودال درآمد و بزرگترین نماینده علم کلام شد و در دستگاه فتودالی (نظام‌الملک) به مبارزه با اسماعیلیان پرداخت و عقایدش بمتاب‌ه حربه‌ای برنده علیه «قرمطیان» و «اسماعیلیان» بکار رفت .

غزالی با وجودی که سالها بود دچار شک شده و ایمان به اسلام و خدا را از دست داده بود ، بظاهر نقاب برچهره زده ، فقه شافعی را تدریس میکرد و مدافع مذهب سنی بود ، اما عاقبت راه سیر و سفر در پیش گرفت و سرانجام پناه به صوفیگری برد .

وابستگی او به دستگاه فتودال چنان بود که فتوی بقتل «اسماعیلیان» (حتی زنان و کودکان) داد و کتاب «تهافت الفلاسفه» او که از «عربی» به «عبری» و از «عبری» به زبان «لاتین» ترجمه شد ، مورد قبول اروپای فتودال کاتولیک قرار گرفت . و رابطه بین «علم کلام» و فتودالیسم خلافت و اسکولاستیک و فتودالیسم اروپای کاتولیک و مشابهت فراوان آنها را بیش از پیش ثابت نمود (۳).

در همین دوران و بعلت تعلیمات علمای روحانی وابسته به فتودال (اهل کلام) بود که تعقیب و آزار فلاسفه در قرن پنجم (عهد سلجوقیان) آغاز شد . و در اثر نفوذ متکلمانی چون «اشعری» و «ماتریدی» بزرگداشت و تقدیس «اولیاءالله» که در صدر اسلام بسیار محدود بود ، برقرار گردید



و این یکی دیگر از نشانه‌های تبدیل مذهب تسنن به صورت مذهب جامعه فتودالی متکامل بود .

در فاصله قرنهای چهارم تا هفتم هجری ، پیروان کلام «اشعری» و «ماتریدی» ، بزرگداشت «اولیاءالله» را تبلیغ کردند و صوفیان نیز بدفاع از آن برخاستند . و از سوی دیگر «غزالی» در «احیاء علوم الدین» و فخرالدین رازی در تفسیر قرآن خویش کوشیدند تا از نظرگاه اصول لایتغیر اسلام ، مبنایی برای تقدیس و بزرگداشت اولیاءالله بقرائند و در این کار تاحدی هم موفق شدند .

www.KetabFarsi.com

## زیرنویس «علم کلام»

- ۱- اسلام در ایران ، پطروشفسکی ، ص ۲۲۹
- ۲- ابن حوقل ، صورة الارض ، جعفر شمار (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۵)  
ص ۲۶ ، ۲۷
- ۳- برای اطلاع بیشتر از علم کلام نگاه کنید به : للامام الغزالی ، تهافت - الفلاسفة ، الدكتور سليمان دنيا (قاهره ، مصر ، بی تا) و: غزالی ، احیاء علوم الدین ، ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی ، به کوشش حسین خدیوچم (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۱) و: غزالی ، کیمیای سعادت ، به اهتمام احمد آرام (تهران ، مرکزی ، ۱۳۳۳) و: فخرالدین رازی ، البراهین در علم کلام ، به اهتمام سید محمد باقر سبزواری (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۴۱) و: غزالی ، خودآموز حکمت مشاء (ترجمه مقاصد الفلاسفة) ، محمد خزائلی (تهران ، ۱۳۳۸) و: غزالی ، نصیحة الملوک ، جلال همایی (تهران ، ۱۳۱۷) ، ۱۳۱۵) و: عباس اقبال ، رسائل حجة الاسلام غزالی (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۳۳) و در زمینه رد عقاید غزالی نگاه کنید به: تهافت التهافت ، للقاتی ابی الولید محمد بن رشد ، الدكتور سليمان دنيا (دارالمعارف بمصر ، قاهره ، ۱۹۶۵)

## غزنویان و سلجوقیان

سقوط خلفا و تاسیس دولتهای محلی ایرانی به اعتلای اقتصاد ایران کمک نمود زیرا دیگر خراج و عوارض مأخوذ از روستائیان و شهرنشینان از کشور خارج نمیشد و بخشی از آن صرف حفر قنوات و سیستم‌های آبیاری و سدها و بندها میشد. اما بهره‌کشی داخلی از روستائیان همچنان ادامه داشت.

ویژگی دوران پس از سقوط خلفا در ایران (قرون چهارم تا هفتم هجری - قرون ده تا سیزده میلادی) - استقرار جامعه متکامل فئودالی، یعنی تکامل اشکال مختلف مالکیت فئودالی زمین و بسط وابستگی فئودالی، تقریباً به تمام توده روستائی بود و بدنبال آن بسط و اعتلای صنعت و بازرگانی در شهرها را نیز بدنبال داشت.

در دوران دست اندازی خلفا به ایران و پس از آن، در دوران کارداران «سامانی» و «غزنوی» و «سلجوقی»، ماموران دولتی، سهام جزء روستائیان آزاد و نیز املاک بزرگ اشراف قدیم محلی (دهقانان) را بزور تصاحب می‌کردند و به ملکیت سلطان و یا به سود خود ضبط می‌نمودند.

مصادره ملک بزور، در دوران خلفای «عباسی» و «سامانیان» و «غزنویان» و «سلجوقیان»، دهقانی خرد و میانه را از بین برد و مالکیت موروثی بزرگان محلی در اراضی، باسیستم خراج که به دست فاتحان عرب رواج و استقرار یافته بود جای آنرا گرفت.

روش «اقطاع» و «نیول» اجرا میشد. «سامانیان» و «آل بویه»

انواع شیوه‌های مالکیت فئودالی دوران حکومت اعراب را اجرا میکرد . در پایان قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بهره فئودالی افزایش یافت و حمله فئودالهای بزرگ به جماعت‌های روستائی و روستائیان خرده مالک شدیدتر شد .

فئودالها زمینهای روستائیان را یا باحیله‌های قضائی و یا بزور تصاحب میکردند و روستائیان یا به مستأجر فئودال مبدل میشدند و یا بر اثر از دست دادن زمین ، به صف ولگردان می‌پیوستند . بدین ترتیب در قرن چهارم هجری ، اکثریت روستائیان آزاد ایران تبدیل به وابستگان و اتباع فئودالها شدند و این خود یکی از نشانه‌های ویژه جامعه‌متکامل فئودالی بود . در این باب ، مورخان فئودال سندهای بسیار بدست میدهند . از جمله مؤلف «شیرازنامه» می‌نویسد: «... قاعده مملکت از نظم خود بگردید از بس فتنه که متعاقب پدید آمد . ملاک جمله املاک را باز گذاشتند . از آن عهد، وار اقطاع پدید آمد ، و اکثر زمینها دیوانی شد» (۱) . «سلطان محمود» در اوایل قرن پنجم هجری (۴۰۲ هجری- ۱۰۱۲- ۱۰۱۱م) کوشش کرد که خرده مالکان مستقل را به اطاعت خود درآورد و بهمین مناسبت شورشی خونین در «غرجستان» پدید آمد و «محمود» «بالشکر انبوهی به آنجا تاخت ، کشت و کشتاری براه انداخت ، قلاع اشراف محلی را ویران نمود و ناحیه غرجستان را تابع شهر مرورود کرد» (۲)

«بارتولد» می‌نویسد که «محمود» املاک اشراف عمده و فرمانروایان نواحی تسخیر شده را مصادره میکرد و بر املاک شخصی خود می‌افزود . علاوه بر آن اعیان جدیدی که در عهد «سامانیان» و «غزنویان» و «سلجوقیان» پدید آمده بودند و اکثرا از کارداران بلند مرتبه و ماموران وصول مالیات و فرماندهان نظامی و نزدیکان سلطان بودند به مصادره املاک روستائیان خرده مالک دست می‌زدند .

در این دوران با وجود بردگان کوچ نشین «ترک» که از دشتهای «آسیای میانه» آمده بودند و نیز بردگانی که در نتیجه لشکرکشیهای فراوان ، به‌مراه سپاهیان ، بایران آمده بودند و در شهرها و روستاها بکار گرفته میشدند ، باز هم نقش اساسی تولید کشاورزی بر گردهی کشاورزان بود و بردگان نقشی اساسی و حیاتی در اقتصاد کشور ایفا نمی‌کردند .

سیستم خراج بار سنگینی بر دوش توده بود و در طول دوران مورد ذکر ، روستائیان زمینهای خود را از دست داده و به اقسام بردگی گردن نهاده بودند : «تسلیم سند تعهد از طرف کشاورزان به مامور

جمع‌آوری خراج، سپردن زمین خود به‌حمایت اقویا (تلجئیات) و بالاخره از دست دادن حق مالکیت بر زمین و تبدیل شدن آنان به‌سهم‌دارانی که فقط صاحب بذر و احشام و ابزار کشاورزی و گاهی استثناء نیروی کارگری بودند، اینهمه موجباتی بود که در عهدی که مورد مطالعه‌است، مالکیت اشرافی را بر وسایل تولید و وابستگی کشاورز را به ارباب پدید آورد، (۳).

«بارتولد» معتقد است که در عهد «سلجوقیان»، حتی «حقوق سرواژه» نیز وجود نداشت.

«آ.یو. کوبوفسکی» در بحث پیرامون وضع اجتماعی «خراسان» و «ماوراءالنهر» در قرن پنجم هجری (یازده میلادی) اجاره‌ی سهام‌کشاورزان و خراج را مهمترین وسیله بیرون کشیدن محصول اضافی از دست روستائیان در اراضی سلطانی و زمین‌های اشراف و بزرگ میدانند، (۴). این کشاورزان علاوه بر پرداخت اقسام مالیات و عوارض طاقت‌فرسا بایستی در احداث قنوت و ایجاد راهها و غیره شرکت می‌نمودند. این نوع‌کار یا بیگاری برای اشراف را خواجه «نظام الملک» در «سیاستنامه» و نیز «بیهقی» «حشر» نام نهاده‌اند.

باورود ترکهای سلجوقی به خراسان، (ایالتی که در طول چهل سال سلطنت غزنویان له شده و شیره روستائیانش مکیده شده بود)، دستگاه اداری سلجوقیان که اکثراً همان کارداران قدیمی غزنویان بودند آغازبکار کرد تا نظم نوینی در سیستم آبیاری و وصول مالیات ایجاد کند.

چهل سال سلطنت «غزنویان»، وضع عوارض و مالیاتهای سنگین و جابرانه و چپاول ممتد آنان، روستائیان را یا وادار بفرار از خانه و کاشانه میکرد و یا مجبورشان می‌ساخت که زمین‌های خود را از بیم چپاول عمال دیوان، درپناه فئودالهای بزرگ قرار دهند.

فخرالدین اسعد گرگانی، چنین تصویری از فرار روستائیان و نیز روستاهای ایران در آن‌عصر بدست میدهد:

گروهی بسته اندر شهر پنهان	ز بیم جان یله کرده سپاهان
گروهی بسته در زندان به تیمار	گروهی مهر گشته بر سردار
همه دیدند دههای صفاهان	که یکسر چون بیابان بود ویران
زدها مردمان آواره گشته	همه بی‌توشه و بی‌پاره‌گشته (۵).

گفتیم که یکی از شیوه‌های روستائیان برای فرار از ظلم عمال دیوان و جلوگیری از مصادره زمین توسط آنها، این بود که زمین خود را

در پناه فتودالهای بزرگ قرار می‌دادند. این امر سابقه‌ای طولانی داشت چنانکه در عهد هارون، هنگامی که قاسم حاکم گرگان و طبرستان و قزوین شده بود، بگفته «بلاذری»: «اهل زنجان ضیاع خویش به پناه وی سپردند، تا بدان تعزز جویند و از گزند راهزنان و ستم عمال درامان باشند پس نامه خرید نوشته، خدمت او فرستادند، و همه کشاورزان او گشتند» (۶).

و نیز همو می‌نویسد: «اهل مراغه زمین‌های خود را به پناه مروان سپردند و مروان آن جای را بساخت و وکیلان او به‌گرد آوردن مردم همت گماشتند» (۷).

پیشتر متذکر شدیم که با سقوط «غزنویان» در «خراسان»، دستگاه اداری «سلجوقیان» که اکثراً همان کارداران قدیمی «غزنویان» بودند، تصمیم بر آن گرفت که نظام آبیاری را از نو ایجاد کند و به وصول مالیاتها سرو سامان دهد. «سلجوقیان» در ابتدا ناتوانتر از آن بودند که خراج را همچون «غزنویان» از کیسه مردم بیرون بکشند. «غزنویان» پیشتر عمر خود را به لشکرکشیهای بی‌حساب گذرانده بودند و هزینه‌های هنگفت نگاهداری لشکر و دربار و اشتهای روزافزون نظامی آنها و مالیاتهایی که هرروزه سنگینتر میشد (زیرا که توده مجبور بود هزینه‌های فوق‌العاده لشکرکشی به هندوستان را تأمین کند) کمر توده را شکسته، جایی برای وضع مالیاتهای جدید توسط «سلجوقیان» باقی نگذاشته بودند و سلجوقیان که برای اداره کشورهای بزرگ و متمدن، فاقد تجربه بودند، بناچار دستگاه اداری و مالی دولت خویش را بیاری مأمورینی که اکثراً ایرانی بودند و بر اثر سقوط «بویه» و «غزنویان» بیکار شده بودند، سروسامان دادند. و چون نمیتوانستند همچون «غزنویان» مالیات را از کیسه تهی توده بیرون کشند، دست به دامان شیوه‌های قدیمی «اقطاع» زدند.

«اقطاع» (از ریشه قطع بمعنی بریدن، جدا کردن) شیوه‌ای قدیمی بود که در زمان خلفا رواج بسیار داشت. طبق این شیوه، خلیفه یا «سلطان»، تکه زمین وسیعی را به خدمتگزاران صدیق خود واگذار میکرد تا شخصاً از آن بهره‌برداری کند. مؤلف کتاب «مفاتیح‌العلوم» (تألیف بین سالهای ۳۶۳ تا ۳۸۱ هجری) «اقطاع» را چنین معنی میکند: «اقطاع، یعنی حکمران زمینی را به رسم تیول به کسی واگذارد تا از آن او گردد این گرفته زمین‌ها را قطائع گویند که مفردش قنطیمة است» (۸). اما این شیوه در طی قرنهای پنجم و ششم هجری (بیازده و دوازده میلادی) بزیان دولت بود زیرا افزایش اراضی اقطاعی، کم شدن اراضی دولتی و تضعیف